

شکنجه، جنایت، مرگ بر این ولایت

سرخسنگ



تصویری از بهنام محجوبی پیش از مرگ در آسایشگاه امین آباد و مادرش پس از دریافت خبر مرگ بهنام

نه! این مرگ تمام نمی‌شود

مرگمان تمام نمی‌شود

شانه به شانه ثانیه‌ها است

همین که در همه جا پراکنده است

و سهل‌تر از هوا در ریه فرو می‌بلعیمش.

مرگ که در تولید انبوهش به خودکفایی رسیده‌اید

و به عدالت تقسیمش می‌کنید.

همین مرگمان که تمام نمی‌شود و ما که تمام نمی‌شویم

و مرگتان که فرا نمی‌رسد

که کاش برسد و تا تمامی تمامتان، تمام نشود

و چشم‌های خیره که معلقند میان این دو ناتمامی

...

زمان ایستاده است

باد می‌وزد

شاخه‌های درختان زردآلو و سپیدار، سوگوار و دست افشان می‌لرزند

نگاه مردی به درشتی چشمان حلاج سربدار از پشت پنجره به مرگمان خیره مانده است

و چشمان انبوه زنان هم آغوش که در رویای مرگتان به زمین خیره‌اند و پای می‌فشارند

«باش تا نفرین "مردم" از شما چه سازد»

در فاصله کمتر از یک ماه در بهمن ۹۹ دست کم دو نفر در زندان‌های جمهوری اسلامی در اثر شکنجه به قتل رسیدند. ابتدا مهرداد طالشی ریخوان اهل دیواندره که در بازداشتگاه آگاهی تهران کشته شد و بعد بهنام محجوبی از درویش گنابادی که پس از مدت‌ها زندان، محرومیت از خدمات پزشکی و تحمل انواع شکنجه‌های جسمی و روحی، کشته شد. خاطره کشته شدگان زیر شکنجه در زندان‌ها و بازداشتگاه‌های جمهوری اسلامی در چهار دهه اخیر بار دیگر زنده شد؛ از زهرا کاظمی (۱۳۸۲)، ابراهیم لطف‌اللهی (۱۳۸۶)، محمد کامرانی (۱۳۸۸)، ستار بهشتی (۱۳۹۱)، سارو قهرمانی (۱۳۹۶) تا صدها زندانی سیاسی‌ای که در دهه شصت زیر شکنجه جان باختند. هنوز از تعداد دقیق زندانیان سیاسی جان باخته زیر شکنجه در دهه ۶۰ آمار و ارقام موثقی در دست نیست، اما برخی تحقیقات و جستجوها از کشته شدن دست کم ۶۰۰ نفر زیر شکنجه در آن سال‌های هولناک روایت می‌کنند. به عنوان مثال تنها از رهبران و اعضای اتحادیه کمونیست‌های ایران، رفقا غلامعباس درخشان، فریدون خرم روز، بهروز فتحی، بهزاد گیلان و عبدالله میراویسی زیر شکنجه جان باختند و چه بسیار رفقای دیگری که با بدن‌های شرخه شرخه، به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. ایران در سال‌های دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) بزرگترین شکنجه‌گاه جهان بود و بشریت با روایت فاشیسم شیعی از جباریت خدای «قاسم الجبارین» آشنا شد. شکنجه زندانیان، متهمین و اسرای جنگ، در ایران قدیم، همچون همه جای جهان، امری بسیار رایج و معمول بود و در اسناد تاریخی و سفرنامه‌ها و گزارش‌نویسی‌ها، بسیار از مرگ زیر شکنجه گفته‌اند. در ایران جدید هم شکنجه در زندان‌های «تمدن پهلوی» در زمان رضاخان و پسرش محمدرضا، به ویژه در مورد



زندانیان سیاسی امری بسیار رایج بود. گزارش‌های سالانه دیدبان حقوق بشر همواره از اعمال متعدد شکنجه و کشتار زندانیان سیاسی در شکنجه‌خانه‌های مخوف ساواک شاهنشاهی می‌گفتند و روش‌های متنوع و «پیشرفته» شکنجه که توسط متخصصین و کارشناسان سی‌آی‌ای آمریکا و موساد اسرائیل ابداع شده و به همکاران ایرانی‌شان آموزش داده می‌شد.

با سقوط رژیم سلطنت، شکنجه‌گاه‌های «کمیته مشترک»، زندان قصر و زندان اوین فتح شدند. مردم، جامعه‌ای بدون شکنجه و شکنجه‌گاه را تخیل و آرزو می‌کردند. قرار بود زندان‌ها و شکنجه‌خانه‌ها به «موزه» تبدیل شوند. بسیاری از سران جمهوری اسلامی در مجلس خبرگان قانون اساسی یا نخستین مجلس شورای اسلامی جلسات متعددی در مورد تعریف و منع شکنجه برگزار کردند. حتی طبق اصل ۳۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی قرار شد دیگر شکنجه و آزار جسمی و روحی زندانیان، برای کسب اطلاعات، اعتراف یا اقرار ممنوع باشد. اما زهی خیال باطل!

به فاصله کمی پس از روی کار آمدن دولت جدید و آغاز رویارویی مردم با ضد انقلاب اسلام‌گرای حاکم، قلعه‌های شکنجه ساواک و سلاخی انسان بار دیگر و این بار با ابعاد وسیع‌تر و سبعانه‌تری برپا شدند. هزاران شکنجه‌گر اسلام‌گرا در کسوت بازجویان و سربازجویان اطلاعات نخست وزیری، سپاه پاسداران، کمیته‌های انقلاب اسلامی و بعدها وزارت اطلاعات با تازیانه و داغ و درفش و با وضو و فریادهای «الله اکبر» در زندان‌های شهرها و شهرستان‌های سراسر ایران، به جان ده‌ها هزار زندانی سیاسی و عقیدتی افتادند. آن‌ها تا به امروز از هیچ جنایتی در شکستن استخوان، دریدن پوست، سوزاندن گوشت، تجاوز، تحقیر، بی‌خوابی دادن، سلول انفرادی، «تابوت» و «قیامت» [شکنجه‌های معروف زندان قزل حصار تهران در دهه ۶۰] و انواع و اقسام شکنجه‌های جسمی و روحی فروگذار نکرده‌اند.

تجربه چهار ساله اخیر بیانگر این حقیقت است که دستگاه‌های امنیتی

و نظام قضایی جمهوری اسلامی بدون شکنجه نه قابل تصورند نه «کارآمد» و جوابگوی ضرورت‌ها و مشکلات پیش پای حکومت ایران. شکنجه، به نوعی بیان فشرده ویژگی‌ها و خصلت دولت جمهوری اسلامی و ماهیت فاشیستی و دین‌مدار (تئوکراتیک) آن است.

حکومت فاشیستی نظامی-امنیتی و مبتنی بر استبداد سیاسی، یکی از ویژگی‌های اصلی نظام جمهوری اسلامی و از گسل‌های پیش پای مردم و جامعه است. جمهوری اسلامی تاریخاً با ایجاد دریای خون و یک دهه سرکوب و کشتار و نسل‌کشی کمونیست‌ها و انقلابیون و روشنفکران مترقی خود را تثبیت کرد. در سند «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران» در این مورد آمده است:

«جمهوری اسلامی دستگاه دولتی رژیم شاه، به ویژه دستگاه نظامی و امنیتی آن را در اختیار گرفت و قوای مسلح و امنیتی دیگری نیز بر آن افزود. رژیم در بدو امر برای تحمیل خود با تکیه بر نیروی نظامی سپاه پاسداران و ارتش، به لشگرکشی در اقصی نقاط کشور به ویژه کردستان دست زد و با گسترش بی‌وقفه دستگاه امنیتی، مخالفین خود را به طور مستمر حبس و شکنجه و اعدام کرد... علاوه بر وزارت اطلاعات، نهادهای امنیتی دیگر مانند اطلاعات سپاه نیز با کمک سرویس‌های امنیتی امپریالیستی (عمدتاً کشورهای اروپایی و روسیه و چین) به مدرن‌ترین ابزارها و شگردهای جاسوسی، شکنجه و ترور مسلح شده و آموزش دیدند... جمهوری اسلامی در سرکوب امنیتی و به راه انداختن ترور و وحشت، از دادگاه‌های شرع و خودمختاری قضات شرع استفاده کرده و ترکیب ویژه‌ای از «جلاد-روحانی» را به وجود آورد» (ص ۳۲)

هدف این بُعد از شکنجه‌گری جمهوری اسلامی، ایجاد وحشت در دل مخالفین و منتقدین حکومت و توده‌های ناراضی مردم است و از این نظر شبیه بسیاری از رژیم‌های فاشیستی و دیکتاتوری‌های نظامی مانند آلمان نازی، رژیم صدام حسین، بعث سوریه، رژیم پینوشه در شیلی، رژیم محمدرضا شاه و بسیاری از رژیم‌های کودتایی و استبدادی در جهان است. آن‌ها با شکنجه و پمپاژ خیر آن در سطح جامعه، این پیام را به مردم می‌رسانند که نه تنها تاوان

ضدیت و مقابله با حکومت، تحمل شدیدترین شکنجه‌ها و رنج‌ها است، بلکه اساساً هیچ اراده و نیرویی توان و یاری «عرض اندام» و هم‌آوردطلبی با «اقتدار» جمهوری اسلامی را ندارد. تلاش برای تحقیر زندانی، کتک زدن و آزار دادن تا سرحد گریه کردن و ضجه‌زدن، و از این طریق به رخ کشیدن «عظمت نظام مقدس جمهوری اسلامی» از رفتارهای رایج و مکرر شکنجه‌گران سادیست و روان‌پریش اتاق‌های بازجویی دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی است. تلاش عبثی که روی دیگر آن، مقاومت چهل ساله مردم علیه جمهوری شکنجه‌گران و اسلام‌گرایان است.

اما شکنجه و ایجاد رنج و درد جسمی و روحی در زندان‌های جمهوری اسلامی، به ویژه در مورد زندانیان سیاسی و عقیدتی، دارای یک وجه متفاوت با شکنجه‌گاه‌های سازمان‌های امنیتی و نظامی آمریکا، روسیه، چین، اسرائیل، ترکیه، سوریه، ساواک شاه، آلمان نازی و غیره است. شکنجه در جمهوری اسلامی خصلتی به غایت دینی و شرعی داشته و دارد. این مساله متأثر از ویژگی دین‌مدار دولت دیکتاتوری سرمایه‌داری در ایران پس از سال ۵۷ است. شکنجه‌گر و متجاوز در جمهوری اسلامی، نماینده تام‌الاختیار خدا در اتاق بازجویی و عامل حکومت‌الله در شکنجه‌خانه است. او کابل می‌زند، می‌سوزاند، به قیانی می‌کشد، تجاوز می‌کند و دشنام می‌دهد تا امر به معروف کرده و مانع از گسترش «کفر و گناه» در زمین شده و از تضعیف دولت «امام زمان» و تجلی اراده خدا در زمین، جلوگیری کند. آن‌ها نه فقط یک زندانی سیاسی، یک روشنفکر منتقد حکومت، یک مبلغ ادیان «ضاله» از نظر نظام، یا یک متهم به «جاسوسی» و انجام عملیات چریکی، بلکه یک «گناهکار» و «باغی» (خروج‌کننده بر خدا و نماینده‌اش بر زمین) را مورد شکنجه و انتقام قرار می‌دهند. بازجوی جمهوری اسلامی، پیش از هر چیز می‌کوشد به زندانی‌اش تفهیم کند که در زندان «حکومت خدا» گرفتار و اسیر است و آنچه خواهد دید شمه‌ای از اراده و مشیت الهی و جزا و کیفری است که به تاوان «گناهش» چه اکنون و چه در قیامت خواهد پرداخت. بازجویان

جمهوری اسلامی با وضو به شکنجه خانه می‌روند، پیش از شکنجه نیت می‌کنند که «قربه الی‌الله» رنج و درد را بر بدن و اعصاب متهم جاری کنند، با وارد کردن ضربات کابل و شوکر برقی ذکر «یا حسین» و «الله اکبر» سر می‌دهند و همواره زندانی تحت شکنجه و درد را به توبه، پذیرش گناه و طلب عفو از نماینده خدا بر زمین دعوت می‌کنند.

مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی در بخش «قضا در قانون اساسی» می‌گوید: «مساله قضا در رابطه با پاسداری از حقوق مردم در خط حرکت اسلامی، به منظور پیشگیری از انحرافات موضعی در درون امت اسلامی امری است حیاتی. از این رو ایجاد سیستم قضائی بر پایه عدل اسلامی و متشکل از قضات عادل و آشنا به ضوابط دقیق دینی، پیش‌بینی شده است، این نظام به دلیل حساسیت بنیادی و دقت در مکتب‌بودن آن لازم است به دور از هر نوع رابطه و مناسبات ناسالم باشد.» از این رو است که شکنجه در مرکز سیستم قضایی جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد. چرا که پیشگیری از «انحراف» در اسلام و سایر ادیان از طریق «مجازات بدنی» و «محرومیت» پیش می‌رود. در اسلام، تازیانه زدن از پیشینه درازی برخوردار است و در قوانین مجازات اسلامی به تفصیل از آن سخن گفته‌اند. ... بیشتر کیفرها و احکام آن‌ها در قرآن مشخص شده‌اند. برای نمونه؛ تازیانه زدن چندین بار با حد و حدود معین از جمله در سوره نور آیه ۲۴ یا در سوره حج آیه ۲۲ تجویز شده است. به همین علت، قانون قضا هیچ شکلی از شکنجه را نفی نکرده و تعریف مصداق شکنجه در چارچوب این قانون بسیار دشوار و تقریباً غیر ممکن است. و در حالی که اصل ۳۸ قانون اساسی، شکنجه را به طور عام منع کرده است اما بسته به سلیقه بازجو و قضات اسلامی، حکم اعمال شکنجه صادر و اجرا می‌شود. شکنجه و نقض کامل و مستمر حقوق بشر در ایران، محصول قانون الهی است.

نکته قابل تأمل و توجه این است که در تبیین و توضیح مساله شکنجه، پای منافع و امتیازات طبقاتی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در میان است. شکنجه هیچ چیز نیست مگر ادامه و نمود عریان رابطه میان



مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی از زندان های رژیم فاشیست - هندو در هند

برگرفته از انقلاب وبسایت حزب کمونیست انقلابی آمریکا

سازمان گران الگار پریشاد چرخاند و پنج نفر از آنان را دستگیر کرد. این دستگیری‌ها به سرعت تبدیل به تعقیب و شکار روشنفکران چپ شد. در دسامبر ۲۰۱۹ نزدیک به دوازده هنرمند و فعال چپ دستگیر شدند... ابتدا آن‌ها را متهم به «اجرای ترانه‌ها، نمایشنامه و رقص‌های تحریک‌آمیز و توزیع کتاب» کردند. به عبارت دیگر، دولت مدعی شد که تبلیغ در مورد انسانیت و کرامت مردم دالیت، موجب «تحریک» هندوهای ناسیونالیست شده و خشونت‌ورزی آنان را برانگیخته است!

سپس پلیس ادعا کرد این رویداد توسط سازمانی که «پشت جبهه» مائوئیست‌ها است، سازمان‌یافته. در حالی که دو قاضی بازنشسته خوشنام اعلام کرده بودند آن‌ها مستقلانه این برنامه را «با انگیزه ساده رساندن پیام نیروهای کمونال محلی که در حال مبارزه هستند» برگزار کرده‌اند. ... اما دستگاه پلیس بازجویی کل کشور، پرونده را به دست گرفت و سندی هفده هزار صفحه‌ای تهیه کرد تا فعالین را بازوی شهری انقلابیون مائوئیست قلمداد کند. در اکتبر سال ۲۰۲۰، پرونده بهیما کرگائون مورد سوءاستفاده پلیس قرار گرفت تا اتهامات (و عملیات نظامی) علیه یک رهبر برجسته مائوئیست را توجیه پذیر کند.

ادامه در صفحه ۸

فعالان حقوق بشر که حاضر نیستند در برابر یک رژیم فاشیستی سر خم کنند. مقامات امنیتی، در ابتدا دستگیری‌ها را به برگزاری کنفرانس «الگار پریشاد» مرتبط کردند. این کنفرانسی فرهنگی بود که در تاریخ ۳۱ دسامبر ۲۰۱۷ در روستای بهیما کرگائون (Koregaon Bhima) در منطقه ماهاراشترا در غرب هند، توسط نیروهای مرفقی برگزار شد و مناسبت آن جشن دوستمین سال پیروزی نظامی سربازان «دالیت» (کاست پایین در سلسله مراتب هندوم) بود. این رویداد عمدتاً مردم دالیت را گرد هم آورد تا رخداد تاریخی مردم خود را جشن بگیرند و در برابر ظلمی که امروز با آن روبرو هستند بایستند. روز بعد، ملی‌گرایان مرتجع هندو در حالی که پرچم زعفرانی‌شان که نماد جنبش فاشیستی هندو است را تکان می‌دادند، در جشن‌های خیابانی دست به خشونت زدند و پسر ۱۶ ساله‌ای به دست پلیس کشته شد.

هدف قرار دادن ترقی خواهان و موج جدید دستگیری‌ها

هرچند در ابتدا، دو تن از رهبران محلی حزب فاشیست حاکم در هند (حزب بی.جی.پی) متهم به تحریک این خشونت شدند اما خیلی زود، پلیس محلی آماج خود را به طرف

کانون اصلی کنترل شدید فاشیسم در هند تحت حکومت نارندرا مودی و حزب بی.جی.پی پیگرد قانونی ۱۶ ترقی خواهی است که دولت ادعا می‌کند اعضای حزب کمونیست هند (مائوئیست) هستند که حزبی غیرقانونی است. اتهاماتی که رژیم مودی به این‌ها وارد کرده است، مرتباً در حال جا به جا شدن است و تاکنون شامل، جمع‌آوری سلاح و توطئه برای ترور خود مودی بوده است. به این بهانه، اکثر این فعالان در شرایط بی‌رحمانه از وثیقه محروم و سال‌ها زندانی شده‌اند. اکنون فاش شده است که در این موارد، خود مقامات هندی دست به تولید «شواهد» ساختگی زده‌اند.

فعالان زندانی عبارتند از استن سوامی، ۸۳ ساله، کشیش یسوعی که از بیماری پارکینسون رنج می‌برد. واراوارا راتو، ۸۰ ساله، شاعری که سلامتی وی به حدی خراب شد که تابستان گذشته هوش‌اش را از دست داد (بعداً به بیماری کوید ۱۹ مبتلا شد و اکنون در بیمارستان بستری است). سودا بهارادوا، ۵۶ ساله، حقوقدانی که تابعیت ایالات متحده خود را رها کرد و برای فعالیت در میان قبایل تحت ستم به هند رفت و اکنون از دیابت و فشار خون بالا رنج می‌برد. برخی دیگر از استادان، نویسندگان،

طبقات حاکم و طبقات محکوم در جغرافیای اسارتگاه. درست همانطور که زندان نیز هیچ چیز نیست مگر عصاره و نماد عریان زندان بزرگی که نظام و جامعه طبقاتی نام دارد. تنها با سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، الغای قوانین شریعت و جدایی دین از دولت، انحلال دولت فاشیستی نظامی-امنیتی جمهوری اسلامی و استقرار «جمهوری سوسیالیستی نوین ایران است که می‌توان عفریت شکنجه را نابود و ریشه‌کن کرد.

جمهوری سوسیالیستی نوین ایران به لحاظ خصلت و ماهیت طبقاتی، درست نقطه مقابل دولت کهنه و رژیم آن است. اعمال جدایی دین از دولت، از پایه‌ای‌ترین اصول و ضرورت‌های آزادی و برابری جامعه سوسیالیستی است. با سرنگونی جمهوری اسلامی اصل ادغام دین و دولت نیز به گورستان سپرده خواهد شد. جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، حکومتی سکولار بوده و دارای هیچ نوع ایدئولوژی رسمی (حتا ایدئولوژی کمونیستی) نخواهد بود. قانون اساسی آن بسیار صریح و روشن و ایجاد ابزار و ضمانت اجرایی برای آن، از گام‌های اول در استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین ایران خواهد بود. قانون اساسی حقوق آحاد اهالی کشور را بر مبنای شهروندان برابر تضمین خواهد کرد جزئیات این حقوق در پیش نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین مشخص شده است. از جمله این که:

مجازات بی‌رحمانه از جمله شکنجه اکیدا ممنوع است. شکنجه‌های جسمی و روحی که در دولت و رژیم پیشین جزئی لاینفک از دستگاه قضایی کشور بوده است به عنوان جرم و جنایت محسوب شده و طبق این قانون اساسی و قوانین ناشی از آن، مجازات می‌شوند. کارهای شاق و کار اجباری نیز جایی در نظام کیفری جمهوری سوسیالیستی نوین ایران نخواهد داشت. هر مقام یا ارگان حکومتی که اقدام به این نوع تنبیهات کند، علاوه بر جرم تخطی از قانون اساسی و مشخصاً حقوق پایه‌ای شهروندان، عمل وی مترادف با سوءاستفاده از قدرت تلقی شده جرم محسوب می‌شود. (ص ۱۷۷)

پادوهای فکری جمهوری اسلامی در جستجوی بناپارتیسم اسلامی!

اگر جناح‌های مختلف جمهوری اسلامی در یک چیز توافق داشته باشند، آن است که خروج از باتلاق بحران بود و نبود کنونی‌شان، مصداق «معجزه» را دارد. اغلب سخنگویان و نمایندگان شناخته شده جناح‌های مختلف، بحران رژیم‌شان را با سه گانه «ناکارآمدی، فساد و عدم انسجام» تبیین می‌کنند و در میان این سه گانه‌ها، فروپاشی انسجام درونی حکومت را عامل عمده تلقی کرده و حل آن را الویت حفظ نظام می‌دانند. زیرا شکاف‌های درونی جمهوری اسلامی به جایی رسیده است که اتحاد حول «عمود خیمه رهبری» که تاکنون ضامن ثبات کانون قدرت‌شان بود را نیز غیر ممکن کرده است. وابستگی رژیم به قطب‌های مختلف نظام سرمایه‌داری جهانی، آن هم در شرایطی که این قطب‌های مختلف، به ویژه امپریالیست‌های ایالات متحده و چین، در رقابتی سخت با یکدیگرند، از هم گسیختگی درونی‌شان را بیشتر می‌کند. در مقابل این وضعیت، برخی «اتاق‌های فکر» حکومت، چاره را در آن می‌بینند که مساله را در سطح «بحران حکومتی» و با ایجاد شکل جدیدی از اعمال «نظم و قانون» حل و فصل کنند. به طور مثال به سبک و سیاق نظامیان کشور میانمار.

هرچند، جمهوری اسلامی با چماق سرکوب نظامی/امنیتی حکومت می‌کند، اما طیفی از سران و سرداران رژیم از بیت خامنه‌ای و نظامی/امنیتی‌های متحد وی تا کارگزاران بر این باورند که اگر رقابت معمول میان مراکز مختلف قدرت در حاکمیت را حذف و حکومت نظامی/امنیتی را کامل کنند، می‌توانند بر «کارایی» رژیم بیافزایند، احیاناً فساد اقتصادی که شکل چپاول آشکار ثروت‌های کشور توسط هزار فامیل آخوند/امنیتی‌ها را به خود گرفته است را تخفیف دهند و از این رهگذر دل بخش‌هایی از جامعه را هم به دست آورند. در این راستا، مباحث جدی در میان سران جمهوری اسلامی در جریان است که گوشه‌هایی از آن در «مناظره‌ها» و «گفتگوهای» تحلیل‌گران و نظریه‌پردازان و کارگزاران‌شان بیرون می‌افتد. (۱) هرچند در این

مناظره‌ها، گاه‌ا اشاراتی هم می‌شود به گسل‌هایی مثل حجاب اجباری، ادغام دین و دولت، گسترش فقر و بیکاری، که صف آرایی خصمانه میان مردم و رژیم را به طور روزافزون تشدید می‌کنند، اما موضوع «کارآمد» کردن حکومت و ممانعت از فروپاشی درونی، دغدغه اصلی این مناظره‌ها را تشکیل می‌دهد. از هم گسیختگی و بی‌ثباتی و نامعلوم بودن آینده رژیم به حدی است که عباس آخوندی عضو سابق کابینه روحانی بحران کنونی رژیم را «عدم قطعیت» می‌داند و معتقد است: «در ایران تقریباً پنج دولت وجود دارد» و «شما به عنوان شهروند، صبح که از خواب بیدار می‌شوید چقدر فکر میکنید ممکن است تا آخر شب صد اتفاق پیش‌بینی نشده بیافتد؟ کشور پر از عدم قطعیت است.» (۲)

رئیس جمهور نظامی و بناپارتیسم (۳)

سعید لیلان و محمد قوچانی، دو تن از اعضای حزب و جریان کارگزاران سازندگی و هاشمی رفسنجانی، با صراحت چاره جمهوری اسلامی را در این می‌بینند که همه محافل و احزاب و حوزه‌های قدرت در جمهوری اسلامی حذف شوند و قدرت در دست یک باند از نظامیان و ترجیحاً «یک دیکتاتور مصلح» یا به قول خودشان «رضاخان اسلامی» متمرکز شود. سعید لیلان بر این باور است از آن‌جا که تنها سازمان منسجم در حکومت تشکیلات امنیتی/نظامی است، بنابراین باید قدرت را به مدت پنج تا ده سال به دست آن سپرد تا فساد و عدم انسجام و ناکارآمدی را حل کند. (۴) این نظریه‌ای است که وی از بعد از خیزش آبان ۹۸ به طور مستمر تحت عنوان «بناپارتیسم» ارائه کرده است. (۵) پس از آن خیزش، وی اعلام کرد معضل ایران نه شکاف فقیر و غنی است زیرا «همه کشورهای منطقه در این وضع هستند»، نه فساد چرا که فساد «همه‌جا هست» و نه «پروژه هسته‌ای» که از زمان رژیم شاه هم بوده است. به باور او معضل عمده این است که «در ایران آشوب نشود» و برای ممانعت از آن نیاز به «بناپارتیسم» است که بنا به

تعریف وی، «انتقال به یک حکومت عملگرا که پایه‌هایش در ناسیونالیسم ایرانی است اما مسلمان است». لیلان بر این پایه با حمایت از افزایش قیمت بنزین که چکاننده خیزش آبان ۹۸ بود تاکید کرده بود که «اقتصاد ایران نیاز به شوک درمانی دارد... مجبور به اقدامات رادیکال هستیم... دیگر این سیستم اینجوری کار نمی‌کند.» (همانجا. آذر ۹۸)

محمد قوچانی نیز در همین راستا می‌گوید: «یکی از بحران‌های جدی جامعه امروز ما بحران اقتدار است... بحران دموکراسی ما فرع بر بحران اقتدار است» و در تعریف «بحران اقتدار» دو موضوع را پیش می‌کشد: شکاف‌های درون حاکمیت به این شکل که: «اگر اصلاح‌طلب به قدرت برسد، اصولگرا نمی‌گذارد کار کند و اگر اصولگرا به قدرت برسد، اصلاح‌طلب نمی‌گذارد کار کند» و مهمتر از آن، نسبت به چالش کشیده شدن حکومت از کف خیابان معترض است و به قول خودش با «خیابانی شدن سیاست» مخالف است. قوچانی معتقد است «تنها خشونت مجاز، خشونت حکومتی است. خشونت به معنای چه؟ یعنی مجازات کردن؛ تنبیه کردن. این در همه سطوح ادامه پیدا می‌کند؛ یعنی مثلاً در مورد قیمت بنزین، در مورد قرنطینه و در مورد تمام موضوعاتی که اعمال حاکمیت نیاز است...» و نتیجه می‌گیرد که «ما نیازمند یک تغییر موقعیت در حاکمیت هم هستیم!» قوچانی ابتکار به خرج داده و مانند لیلان از واژه «بناپارتیسم» استفاده نمی‌کند بلکه از واژه «تکنوکراسی» استفاده می‌کند و می‌گوید، خواهان حاکمیت «تکنوکراسی با دال مرکزی توسعه‌گرایی» است. یعنی حکومت نظامیان به علاوه «شوک درمانی» اقتصادی. وی شالوده‌ایدئولوژیک این نوع حکومت را نیز تعیین می‌کند: «رسیدن به یک نوع ملی‌گرایی مبتنی بر مذهب تشیع... جمع بین حاج قاسم و ظریف...» و آن را «توصوفی‌گری» می‌نامد. (۶)

احمدی نژاد که معترضین سال ۸۸ را «خس و خاشاک» خوانده بود، اکنون از مظلوم واقع شدن معترضین آبان ۹۸ می‌گوید و می‌خواهد قهرمان انتقاد به رژیم شده و از این رهگذر پایه توده‌ای جمع کند. او در زمینه وارد کردن «شوک اقتصادی» و تکیه بر مشت آهنین سیاسی/امنیتی تفاوتی با باقی جناح‌ها ندارد. اما در پروژه او استفاده از کلید واژه‌هایی همچون «عدالت» و «قانون» و «حکومت مادام‌العمر فساد می‌آورد»، «حجاب الزامی است یا التزامی» جایگاه خاصی دارد و هدفش، جذب ناراضی‌ترین مردم مستاصل از فقر و بیکاری و بی حقوقی سیاسی و اجتماعی و احیاناً اجیر کردن تعدادی از روشنفکران و دانشجویان و روزنامه‌نگاران به عنوان متحدین خودش است.

دخالت مراکز قدرت جهانی در تعیین الگوها و شیوه‌های حکومتی

تمام نظریه‌های به اصطلاح «راهبردی» برای «کارآمد کردن حکومت» که در محافل، اتاق‌های فکر و حوزه‌های جمهوری اسلامی، نشخوار می‌شوند، پیش از این در اندیشکده‌های جهانی مفهوم‌سازی شده‌اند. و طنز ماجرا آنجا است که تمام این «پروژه‌ها» ورشکسته از آب در آمده‌اند. برای نمونه نگاه کنید به یکی از آثار عمده در این مورد به قلم اشرف غنی رئیس جمهور افغانستان، تحت عنوان «ترمیم دولت‌های ورشکسته». (۷) اشرف غنی در سال ۲۰۰۸ بر پایه همین نوع نظریه‌پردازی وارد رژیم جمهوری اسلامی افغانستان شد تا به آن سر و سامانی دهد. امروز، نتایج عملی پروژه او روشن است. یا به نظریه «توسعه و عدالت» رژیم اردوغان و «عق راهبردی» احمد داوودوگلو وزیر امور خارجه پیشین آ.ک.پ نگاه کنید. (۸) از هم گسیختگی رژیم‌های تحت سلطه فقط مساله حاکمان این کشورها نیست. بلکه معضل نظم جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی است. اتاق‌های فکر در ایالات متحده، بریتانیا، چین و روسیه و سازمان ملل، بیش از شصت دولت را در این رده طبقه‌بندی کرده‌اند. مراکز مالی جهان

است. به یک کلام، ذهنیت انقلابی از عینیت بسیار عقب تر است و وضعیت جنبش کمونیستی در سطح جهان طوری است که به قول رفیق آواکیان «به مویی بند است».

بحران فکری در تعامل با بحران بی سابقه در نظام سرمایه داری جهانی، فضای یأس و ناامیدی مفرط در میان توده های مردم و حتا انقلابیون ایجاد کرده و مرتبا نیروهای پیشروی اقصی نقاط جهان را زمین گیر و فلج می کند. این وضعیت ذهنی، نتیجه آن است که جنبش کمونیستی تقریباً از بین رفته است و عده بسیار کمی در این جامعه و در جهان کمونیست هستند و اکثریت کسانی که علیه شرایط ستم و استثمارشان شورش می کنند، چیزی از کمونیسم نمی دانند. منبع نهایی جهل و تعصب ضد کمونیستی، تحریفاتی است که حافظان نظم کنونی بی وقفه اشاعه داده اند و این تحریفات فقط به تقویت نظم موجود به شدت ستمگرانه خدمت کرده است. اگر این تحلیل را قبول کنیم

آنگاه وظایف کمونیست ها به وضوح روشن می شود. بدون هراس، به طور علمی و زنده و با پیگیری باید هشدار و آگاهی بدهیم که: کمونیسم را رد نکنید بلکه با روش و رویکردی علمی و با جدیت آن را بیاموزید. کمونیسم نوین، تنها علمی است که می تواند ما را از وضعیت ستم و استثمار و نابودی جمعی نجات دهد. همان طور که رفیق آواکیان فراخوان می دهد: «... علم مهم است و حقیقت مهم است و باید راهنمای ما باشند. بیایید آنقدر شجاع و جسور باشیم که این اصل را بدون مانع به کار بریم و مصمم باشیم که حقیقت را جستجو کنیم و فارغ از این که به کجا منتهی می شود از آن پیروی کنیم، از همه موانع مقابل این امر عبور کنیم، از توهمات که برایمان گرامی هستند بگذریم و تعصبات ریشه داری که مغایرتشان با واقعیت و حقایق، به طور علمی اثبات شده است را کنار بگذاریم. بیایید جرأت کنیم و دست به عمل زده و به آن چه که علم به عنوان امری ممکن آشکار می کند جامه عمل بپوشانیم. ایجاد جهانی بنیاداً متفاوت

ادامه در صفحه ۱۱

سابق میان قدرت های امپریالیستی است.

جهان بر مسیر دوران گذار پر تنش است که نتیجه نهایی اش معلوم نیست. می توانیم شاهد یک دوران موقت «تبانی» میان قدرت های بزرگ برای تجدید تقسیم مناطق نفوذ جهان میان خودشان باشیم یا گسترش جنگ های منطقه ای و حتا وقوع جنگ جهانی و همینطور سربلند کردن انقلاب های بزرگ. در این زمین لغزان، جمهوری اسلامی به سختی جای پای محکمی می تواند برای ثبات بخشیدن به موقعیت خود بیابد.

بی تردید، توده های مردم باز هم به پا خواهند خاست، اما سوال این جا است که چگونه می توانند صرفاً به ورای لرزه انداختن بر اندام جمهوری اسلامی بروند و راه تغییرات رادیکال اجتماعی که گام اول آن سرنگونی رژیم است را باز کنند؟ بزرگترین موانع ذهنی کدامند؟

انقلاب نه چیزی کمتر: رئالیسم دترمینیستی غلط است

با بررسی علمی می توان دید که یکی از بزرگترین موانع ذهنی پیش پای تغییر رادیکال اوضاع و گشودن راه انقلاب رهایی بخشی که نه فقط این رژیم بلکه کلیت نظام سرمایه داری را سرنگون کند، شیوه تفکر رئالیسم دترمینیستی یا گرایش واقع بینی قدرگرایانه است که ریشه در عدم درک تضادمندی واقعیت موجود و امکان تغییر رادیکال آن دارد. (۹) چنین تفکری بیش از اندازه فراگیر است و مانند خوره به جان فضای فکری حاکم بر «چپ» افتاده است. گرایش تقلیل مبارزه رهایی بخش انقلابی به «مبارزه برای چیزهای کوچک صنفی و هویتی» و جایگزین کردن مبارزه برای محو سرمایه داری با مبارزه علیه سیاست های نئولیبرالی، بازتابی از این اوضاع ذهنی نامساعد است. پایان دادن به سیستم سرمایه داری و استقرار جامعه نوین کمونیستی به سختی تصور می شود، در حالی که در تاریخ جامعه بشری، هیچ گاه ضرورت و پایه مادی تحقق چنین جهانی، تا این حد قوی نبوده

این گسل ها را به شکل های مختلف باز تولید خواهد کرد. چنانچه در تعامل با قدرت های امپریالیستی (چه اروپایی ها و آمریکا یا روسیه و چین) درهای کشور بیشتر از سابق به روی سرمایه گذاری خارجی باز شود، به علت نوع رشد و توسعه ای که در خدمت به حداکثر سودآوری سرمایه های خارجی جریان خواهد یافت، حتا اگر گشایشی در وضعیت درصد کوچکی از مردم شود اما به طور کلی، شکاف طبقاتی و بیکاری بیشتر شده و نابودی سریع تر محیط زیست بر آمال و رنج های بی حساب مردم خواهد افزود. نیروهای حاکم قادر نیستند معضلات واقعی را حتا شناسایی کنند چه برسد به ارائه راه حلی که ذره ای منافع قشرهای مختلف مردم را تامین کند. به همین علت دست به دستگیری و اعدام می زنند و همین امر، بی ثباتی کل این وضعیت را افزایش می دهد و منجر به تلاطمات بیشتر می شود.

فارغ از این که سران حکومت یا وکلای بین المللی شان معضلات رژیم را چگونه صورت بندی می کنند، در واقع سه عامل عمده پایه های لرزان رژیم اسلام گرا را شکل می دهد: یکم، بی پایگی مفرط رژیم در میان توده های مردم. حتا قشرهای فوقانی خرده بورژوازی که از «توسعه» موج اقتصادی بهره ای برده بودند یا قشری از دانشگامیان و هنرمندان و سلبریتی های دست نشانده که از خرده ریزهایی که رژیم برایشان می ریخت ارتزاق کرده و نقش «ضربه گیر» را در میان اقشار و طبقات تحتانی جامعه و طبقه حاکمه را بازی کرده اند، اکنون به شدت از آینده هراسان اند و سعی می کنند با راه های مختلف میان خود و این رژیم فاصله گذاری کنند.

دوم، دعوای درون حاکمیت، که انسجام درونی رژیم را روز به روز سیال تر و پر شکاف تر می کند. در شرایط انتظار برای مرگ خامنه ای و نبود کمترین اتحاد بر سر «رهبری» آینده، این وجه از بحران تشدید خواهد شد.

سوم، اوضاع سیال و لغزان جهان که محور آن برهم خوردن توازن قوای

موقعیت این رژیم ها را رصد می کنند و طبق آن نمره ثبات و بی ثباتی می دهند که تأثیرات تعیین کننده بر سرمایه گذاری های جهانی در هر یک از آن کشورها دارد. رُست های «استقلال» حاکمان این کشورها از جمله در جمهوری اسلامی، صرفاً مصرف داخلی دارد و از هیچ پایه مادی برخوردار نیست. هیچ یک از این «پروژه های حکومتی» بدون این که در سطح بین المللی حامی و سرمایه گذاران مالی داشته باشند، مجال تحقق پیدا نمی کنند. سران مفلوک جمهوری اسلامی به خوبی به این واقعیت آگاهند. به همین علت، منتظرند تا تکلیف «برجام» توسط رئیس جمهور جدید آمریکا روشن شود تا خامنه ای بتواند نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری آینده ایران را تعیین کند.

تیین سه گانه معضل

تیین معضلات جمهوری اسلامی حول ناکارآمدی، فساد و عدم انسجام، کسر کوچکی از واقعیت و سطح مساله است. سرچشمه اصلی این مشکلات و وضعیت موجود در جامعه ایران و نظام سیاسی و اقتصادی آن، تشدید بی سابقه تضاد اساسی سرمایه داری، تضاد میان هرچه اجتماعی تر شدن تولید و هر چه خصوصی تر شدن تصاحب و کنترل آن در مقیاس جهانی، است. در وضعیت فعلی، حدت خارق العاده این تضاد، کلیه رخدادهای مهم جهان و هر کشور خاص از جمله ایران را شکل می دهد. روینای سیاسی جمهوری اسلامی (رژیم فاشیستی دینی/نظامی) نه تنها قادر به مهار تأثیرات تشدید تضاد اساسی سرمایه داری نیست بلکه آن را حادثر از حد متعارف در ایران منعکس می کند.

امروزه، توده های مردم تشدید تضاد اساسی را از طریق آن چه ما «هفت گسل» می نامیم تجربه می کنند. یعنی سونامی فقر و بیکاری، ادغام دین و دولت و سرکوب دینی و موقعیت فرودست زنان و ملل تحت ستم، سرکوب پلیسی، نابودی محیط زیست و گسترش جنگ های ویرانگر. هر شکل از «دگردیسی» حکومتی،

گزارش و مصاحبه، تجارب مستقیم و حکایت رنج ها، اظهار نظرات نقادانه و پیشنهاد، طرح و عکس و آثار هنری نگارشی خود را می توانید به ایمیل آدرس زیر ارسال کنید و در بخش آتش به وسیع ترین شکل ممکن کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atah.blogspot.com

«جمع بندی» یک تاریخ و سرهم بندی یک چشم انداز

در نقد جزوه «جریان چپ پس از انقلاب: یک جمع بندی»

پیروت

مقدمه

رخوت تئوریک غربی بر تحلیل تاریخی و توضیح سیاسی وضعیت چنبره زده است. التقاط و سرهم بندی مفاهیم و انگاره های مختلف از دستگاه های نظری متفاوت جای مفهوم پردازی و توضیح نسبت مفاهیم را گرفته؛ بازی های نوستالژیک با گذشته، نگاه فرمال و فرمول وار به تجربیات تاریخی و در نتیجه تحریف تاریخ جای تحلیل و تشریح روندهای پیچیده تاریخی نشسته و در نهایت، خیال پروری و ترسیم توهمات خیالی از آینده جای توضیح افق های ضروری، مطلوب و ممکن از آینده را گرفته است. این رخوت دلایل تاریخی و پایه های مادی خاص خود را دارد، اما به هر ترتیب کمونیست ها مجاز نیستند، به چنین رخوتی تن در دهند. در عوض، موظف اند با حساسیت سیاسی خود یکی از مهمترین عرصه های مبارزه (مبارزه ی نظری) را به حال خود رها نکنند، هر چه صریح تر و پررنگ تر خط مرز بین درست و غلط را ترسیم کنند و به پویای فکری جنبش در راستای تغییر وضعیت یاری رسانند. اخیراً، در کانال تلگرامی سرخط جزوه ی کوتاهی تحت عنوان «جریان چپ پس از انقلاب: یک جمع بندی» منتشر شد، که متأسفانه - تا جایی که ما اطلاع داریم و تا لحظه ی نگارش این متن- هیچ واکنشی برنیانگیخت. می گوئیم متأسفانه نه به این خاطر که جزوه واجد نکات مهم و گره گشایی بوده که شایسته نبود از آن ها گذشت، بلکه اساساً به دلیل خطیر بودن موضوعی است که جزوه به آن پرداخته است. «جمع بندی» از یک دوره ی تاریخی جریان چپ در ایران به قدری مهم است که

افراد و جریانات مختلف در قبال آن واکنش نشان داده، نقطه نظرات و خطوط سیاسی خود را پیش کشیده و در کشاکش این کارزار فکری/سیاسی به پرسش های پیش روی وضعیت بپردازند.

چشم انداز: نیازی مبرم که نمی توان با خیالی مبرم به آن پاسخ داد

جزوه ی «یک جمع بندی» با پرداختن به چهار موضوع کلی (۱- نهادمندی ۲- مبنای تئوریک/ایدئولوژیک ۳- سوزهی گفتمانی و ۴- امر سیاسی) در صدد «ارائه ی شمایی از تحولات گفتمانی چپ... پس از انقلاب ۵۷» برمی آید و چهار دهه از تاریخ چپ را با توجه به این موضوعات، مورد «مطالعه» قرار می دهد. بخش اعظم این جزوه به توصیفات آشنا، کلی و تکراری در مورد هر کدام از دهه ها بسنده می کند. قصد ما در این مجال مختصر توضیح و نقد آن توصیفات نیست، بلکه نقد نگاهی است که به تاریخ و تئوری «چپ» به طور کلی دارد و به اعتبار آن جمع بندی ارائه می دهد.

نویسندگان «...یک جمع بندی»، نهایتاً بعد از روایت کلی سرگذشت چپ پس از انقلاب، اداره شورایی را به مثابه یک آلترناتیو مطلوب که در دهه ی نود صدایش را بلندتر کرد، ارائه می دهد و «پیشروی» هایش را برمی شمرد: «...طرح آلترناتیو شورا به جای نظم حاکم، سیاسی شد. طرح این آلترناتیو مصادف با نفی تمامیت دولت (نه تلاش برای تصاحب آن) و جایگزینی آن با ساخت سیاسی سوسیالیستی است.» همچنین در مورد مسأله ی نهادمندی، نویسندگان «...یک جمع بندی» عنوان می کنند که: «تجربه ی دهه ی نود نشان می دهد که آغاز نهادمندی از دست گذاشتن

بر امر صنفی کار درستی بوده و به مدد آن چپ امکانات بیشتری برای سازمان یابی درون-طبقه ای به دست آورده است.»

این در حالی است که جزوه ی مذکور هیچ سخنی در باب محتوای سیاسی این سازمان یابی درون طبقاتی نمی گوید. از آن بالاتر، وقتی از «اداره ی شورایی» به مثابه «ساخت سیاسی سوسیالیستی» سخن به میان می آورد، مختصات نظری-سیاسی آن را توضیح نمی دهد. پرسش مهم «سوسیالیسم چیست؟» نیز به کناری می رود. اصولاً وقتی از «ساخت سیاسی سوسیالیستی» سخن گفته می شود، ولی درک مشخصی از آن ارائه نمی شود، و به پرسش «سوسیالیسم چیست» برخورد تئوریک نمی شود، جز کلی بافی هایی در مورد سوسیالیسم و سرهم بندی کردن «چشم انداز» چیزی ارائه نداده ایم. فقدان روشنی سیاسی و عدم وضوح چشم انداز، چیزی نیست که بر نویسندگان جزوه هم پوشیده باشد. آن ها خود معترف اند که: «چپ دهه ی نود هنوز نتوانسته پشتوانه ی تئوریک و سازمانی موثری برای آلترناتیو خود فراهم کند.» یا در جایی دیگر نیز متذکر می شوند که: «...ناروشنی چیستی آلترناتیو اداره ی شورایی (در مقابل روشنی و وضوح سلطنت طلبی)، کار دشواری را پیش روی چپ اکنون می گذارد.» اما تمامی این تاریکی های تئوریک و سیاسی موکول می شود به آینده ای که بتوان این خلاء را پر کرد: «اگر چپ دهه ی نود (منظور چپ شورایی است) بتواند متناسب با پیشروی پراتیک خود بازوی تئوریک قدرتمندی ایجاد کند و مبنای تئوریکی را شکل دهد... آنگاه می توان گفت با قدرت جذب توده ی تحت ستم به لحاظ گفتمانی و امکان سازماندهی موثر درون طبقه ای که دارد بدل به نیروی قدرتمندی در سپهر سیاسی کنونی خواهد شد.»

چطور ممکن است انتظار داشته باشیم توده ی مردم برای تحقق آلترناتیوی بجنگد که حتی برای داعیه دارانش نیز روشن نیست؟ موضوع این نیست که قاشق و بشقاب های میز جامعه ی آینده را ترتیب دهیم، و تمام جزئیات آن جامعه را برای توده ترسیم کنیم، اما

بر مبارزان خطوط سیاسی مختلف است که چارچوب های اقتصادی-سیاسی-ایدئولوژیک جامعه ی آینده را تشریح کنند. چپ شورایی دهه ی نود نه تنها در مورد استراتژی و برنامه «نفی تمامیت دولت» گنگ است، بلکه همچنین در مورد خود آلترناتیو هم ناروشن است. (۱) تناقض جایی است که انتظار داشته باشیم که توده ها برای چشم اندازی بجنگند که تصویر نشده.

اما فراتر از این ها - بگذارید روراست باشیم- چپ شورایی نه تنها تاکنون نتوانسته «بازوی تئوریک قدرتمندی ایجاد کند» بلکه اصولاً امکان های تحقق این مهم را ندارد. این ناممکنی منشعب از تنبلی نظری شورایی ها نیست، بلکه اساساً از نگاه غلط آنان به تئوری و تاریخ نشات می گیرد. وقتی نظرگاه غلط است و روش رویکرد علمی به مسائل اتخاذ نشود، نمی توان ایده ی درستی صورت بندی کرد.

هر تئوری علمی ای تاریخ یا منحنی شناختی دارد. مارکسیسم هم به عنوان تئوری علمی تحلیل جامعه، تاریخ خاص خود را دارد. این تئوری علمی نیز مانند تمام تئوری های علمی دیگر همراه با تکاملات و گسست هایی بوده است. مضاف بر این، تکامل تاریخی تئوری مارکسیسم، با مبارزات طبقاتی (در معنای وسیع کلمه) در سطح جهانی گره خورده است. در مقاطعی از تاریخ، این تئوری راهنمای بنای دولت های سوسیالیستی (در شوروی و چین) شد.

با این هشدار که تاریخ نظری مارکسیسم از تاریخ مبارزات طبقاتی غیرقابل انفکاک است، باید بگوییم که تئوری مارکسیسم نه تنها در تاریخ تئوری، که در تاریخ تغییر جهان نیز مهر خود را کوبید؛ دنیا را به لرزه انداخت و گام های موثری برای فتح جهان برداشت. مارکس و انگلس، در پی سال ها تلاش تئوریک با شناخت علمی شیوه ی تولید سرمایه داری و پروسه ی تاریخ علم مارکسیسم را بنیان گذاردند، علاوه بر آن سنگ بناهای نظری جامعه ی آینده را نیز پی ریزی کردند. علم بنیان گذارده شده بود، اما می دانیم که شناخت علمی پایانی ندارد. مارکس و انگلس تنها «سنگ بنای» این قلمرو

نفوذ فکری بیشتری است بر این باور است که اولاً تجربه‌ی شوروی و چین در قرن بیستم عموماً ربطی به سوسیالیسم و اندیشه‌های مارکس نداشته‌اند یا خیلی زود از آن دور شده و نسبت به آن بیگانه شدند. ثانیاً وجه عمده‌ی این تجارب، منفی، شکست خورده «غیر انسانی» و حتی «شرم آور و تراژیک» بوده است.» (همان: ۸) چپ شورایی در ادامه‌ی همین گرایش انحلال طلبانه است که اساساً نسبت به تجربه‌ی تاریخی سوسیالیسم قرن بیستم بی‌توجه است.

۳- در گسست از دو خط و گرایش بالا خط سومی نیز در این نسبت وجود دارد که به واسطه‌ی رفیق آواکیان نمایندگی می‌شود. آواکیان نه تنها اشتباهات تجربه‌ی تاریخی سوسیالیسم را بازشناسی می‌کند، بلکه مبنای نظری این اشتباهات و انحرافات را نیز تحلیل می‌کند. و در طول دهه‌ها مطالعه و تحقیق تاریخی و تئوریک، عناصر فرعی غلطی را در بدنه‌ی مارکسیسم تشخیص داد که مدام در هسته‌ی اساساً علمی آن مداخله می‌کردند و به اشتباهاتی در تحلیل و تاریخ دامن می‌زدند. آواکیان با گسست از همان عناصر فرعی بود که توانست سنتز نوینی از علم کمونیسم به عمل بیاورد.

منابع

لوتا، ریموند (۱۳۹۴)، تاریخ واقعی کمونیسم، مترجم: منیر امیری
نشریه‌ی حقیقت (شماره ۸۳)، مساله‌ی آترناتیو: سرنگونی جمهوری اسلامی برای چه کسانی و با چه هدفی

پانویسها

۱. «ماهیت هر آترناتیوی که امروز در مقابل جمهوری اسلامی و برای پس از سرنگونی آن پیش گذاشته می‌شود باید حداقل حول سه محور اقتصاد، سیاست حکومتداری و روابط بین‌المللی موشکافی شده و محک بخورد.
سطح اول: خصلت نظام اقتصادی آترناتیو مورد نظر و تفاوت‌هایش با نظام اقتصادی جمهوری اسلامی چیست؟ آیا می‌تواند بلافاصله پس از کسب قدرت سیاسی، ضربات

مسیر انقلاب و سوسیالیسم به عنوان دوره‌ی گذار در این مقال نمی‌گنجد(۲) اما تاریخ نظریه و تجربه‌ی سوسیالیسم، اگر به دقت مطالعه و بررسی شود، نشان می‌دهد که راه پر پیچ خم «در هم شکستن ماشین دولتی» سرمایه‌داری و مسیر پرسنگلاخ سوسیالیسم، بسیار پرتضادتر از آن است که با جادوی خودگردانی شورایی یا اداره‌ی شورایی (که محتوای آن را هم مشخص نمی‌کنند) بتوان بر آن تضادها فائق آمد.

نویسندگان «یک جمع‌بندی» می‌گویند: «درست آن است که به عوض اختراع دوباره‌ی چرخ و تکرار کمیک تاریخی تراژیک، با به دست دادن یک جمع‌بندی از آنچه پشت سر گذاشته‌ایم، چراغی برای طی راه مه‌آلود پیش رو مهیا کنیم.» کمیک‌ترین شکلی که برای تکرار تاریخی تراژیک می‌توان تصور کرد، اختراع دوباره‌ی یک چرخ نیست، انکار اختراع اولیه آن است.

سه خط و گرایش در نگاه به موج اول انقلاب‌های کمونیستی

موج اول انقلاب‌های کمونیستی که با تجربه‌ی هفتاد روزه‌ی کمون پاریس شروع شد و با شکست انقلاب در چین پایان یافت به واکنش‌های مختلفی در درون نیروهای چپ دامن زد. به هر ترتیب جنبش کمونیستی با شکست مواجه شده بود و نیروهای چپ با ضرورت جمع‌بندی از این شکست تاریخی مواجه بودند. در یک نگاه کلی، همانگونه که پیش از این نیز تصریح کرده بودیم، سه جمع‌بندی از شکست - به خصوص سوسیالیسم قرن بیستم - ارائه شد که تبارزات سه گرایش و خط مختلف در رابطه با تاریخ سوسیالیسم بودند.

۱- گرایش دگماتیستی: «این خط یا گرایش { معتقد است که تجربه‌ی سوسیالیسم در قرن بیستم کاملاً مثبت، درخشان و عاری از ایراد و کاستی جدی بوده است و وظیفه‌ی نیروهای کمونیست و چپ فقط دفاع از این تجربه و خاطر نشان کردن دستاوردها و نقاط قوت آن است» (تاریخ واقعی کمونیسم؛ ۷: ۱۳۹۴)

۲- گرایش انحلال طلبانه: «خط یا گرایش دوم که در حال حاضر دارای

۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ اساساً تبارز دو راه و مسیر متفاوت بودند: راه کسب قدرت سوسیالیستی و ادامه آن تحت رهبری دیکتاتوری پرولتاریا یا راه رشد سرمایه‌دارانه. مساله‌ی چین یا شوروی؟ مساله‌ی کمک گرفتن نیروهای چپ از کشور قدرتمندتر یا مساله‌ی دوست داشتن خروشچف یا مائو نبود، بلکه اساساً مساله‌ی دو نگاه متفاوت به سوسیالیسم، دولت، امپریالیسم، طبقات و انقلاب بود. نیروها و سازمان‌های چپ، چه پیش از انقلاب، چه پس از آن اشتباهات عدیدهای داشتند، اما برای همگی آن‌ها مواجهه و تعیین تکلیف با آن تاریخ یک مساله‌ی مبرم بود.

به دعوی اولیه خود برگردیم: چپ شورایی، نمی‌تواند «بازوی تئوریک قدرتمندی» داشته باشد. چرا که اساساً به تئوری و تاریخ تئوری دهن کجی می‌کند؛ این نظرگاه به گونه‌ای با موضوعاتی، همچون دولت، شورا، نفولیبالیسم و... برخورد می‌کند که انگار این موضوعات برای اولین بار است که در تاریخ مطرح می‌شوند و بار تحلیل آن بر دوشوان نحیف آن‌هاست. آن‌ها از آترناتیو شورا به عنوان یک ساخت سیاسی سوسیالیستی سخن می‌گویند. اما حتی به صرافت این نمی‌افتند که برای مخاطب و مردم توضیح دهند اداره‌ی شورایی چیست؟ ساخت سیاسی سوسیالیستی کدام است؟ چه نسبتی با «درهم شکستن ماشین دولتی» یعنی انقلاب دارد؟ چه نسبتی با تجربیات پیشین سوسیالیستی دارد؟ نقطه ضعف‌ها و قوت‌های دولت‌های سوسیالیستی پیشین چه بود که اکنون باید توسط اداره‌ی شورایی جایگزین شوند؟ اگر دولت‌های سوسیالیستی پیشین اشتباهاتی و یا انحرافات داشته‌اند، آن اشتباهات و انحرافات کدام بوده؟ و مهمتر از آن، این اشتباهات از کجا نشأت گرفته؟ چپ شورایی اصولاً به برخی از این پرسش‌ها نمی‌پردازد و به برخی دیگر نیز در چارچوب فهم متعارف برخورد می‌کند، نه به مثابه پرسش‌های نظری که ضروری است به واسطه‌ی صورت‌بندی مفهومی به آن‌ها پاسخ گفت. چپ شورایی خیال می‌کند، تضادهای دولت در سوسیالیسم را می‌تواند با خودگردانی شورا حل کند. بر شمردن و تشریح تضادهای

گسترده را گذاشته بودند(لنین). سایر رهبران کمونیست وظیفه‌ی تکامل آن را عهده دار شدند، با تکاملات و تعدیلاتی در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به طور کلی و پرسش‌هایی که هر فرماسیون اجتماعی پیش پای شرایط مشخص می‌گذاشت، علم مارکسیست نیز در پاسخ به چنین پرسش‌ها و تحلیل‌هایی هر چه متکامل‌تر شد. از فلسفه گرفته تا تحلیل از «اقتصاد سیاسی»، دولت و ایدئولوژی. «تئوری انقلابی» در روسیه و چین راهبر «جنبش انقلابی» برای ساختن ساختمان سوسیالیسم در این دو کشور شد. این دو تجربه‌ی پیروزمند پرولتاریای جهانی گنجینه‌ی گرانبه‌ای نظری‌ای در اختیار گذاشت که لاجرم به مسائل ریز و درشت مختلف تئوریک و سیاسی پرداخته بود: ماهیت دولت، اقتصاد سیاسی، امپریالیسم، ایدئولوژی، رابطه‌ی زیربنا و روبنا، نقش نیروهای مولده، مبارزه‌ی طبقاتی، تحلیل طبقاتی، نسبت کشور سوسیالیستی و انقلاب جهانی، شوراها، مردمی، کمون‌های خلق، آترناسیونالیسم پرولتری، جبهه‌ی متحد، حزب، جنگ خلق، سازمان ارتش، استراتژی انقلاب و...

بشر آن تاریخ شکوهمند از مبارزه‌ی طبقاتی را «پشت سر گذاشته» اما، پرسش‌هایی که آن تاریخ به آن پرداخت، همچنان مساله‌مند هستند. هیچ جمع‌بندی جدی‌ای از گذشته و هیچ ترسیم جدی جامعه‌ی آینده نمی‌تواند به این پرسش‌ها و تاریخ تبارز آن‌ها بی‌توجه باشد. بدون تعیین تکلیف با این گذشته، چگونه می‌توان چشم‌انداز ممکن و مطلوبی از جامعه‌ی آینده ارائه داد؟

جزوه‌ی «یک جمع‌بندی» در مورد بنیان‌های تئوریک سازمان‌های دهه‌ی ۶۰ اشاره می‌کند که یکی از پنج پرسشی که در نسبت با آن‌ها خطوط سیاسی مختلف از یکدیگر جدا شدند این بود که «ماهیت شوروری و چین و معنای امپریالیسم چیست؟». در واقع سابقه‌ی این پرسش تاریخی در ایران به دهه‌ی چهل می‌رسد، اما مساله مهم این است که شوروی (پس از کنگره‌ی بیست در سال ۱۹۵۶) و چین پس از انقلاب

هفت ماه پس از کودتای ۲۸ خرداد

ستم بر زن و پدرسالاری، ذات و فرهنگ و اخلاقیات جمهوری اسلامی است اما بخشی از یاخته‌های نظام سرمایه‌داری - امپریالیستی جهانی نیز هست. نه فقط در ایران، بلکه در سراسر جهان از گسل‌های اجتماعی تعیین‌کننده است. مرتجعین حاکم در دنیا، با استفاده از قدرت حکومتی‌شان بردگی پدرسالاری را بر جوامع تحمیل می‌کنند. در ایران، جمهوری اسلامی، جایی به جز زندان برای صدها زن آگاه و مبارز ندارد. این‌ها زانی هستند که مقاومت در برابر ستم را عین زندگی می‌دانند. زندان جای اینان نیست. زانی که به قصد و نقشه مند و آگاهانه نه فقط خود سر به شورش بر می‌دارند که همه زنان را به خیزش علیه این ارتجاع بر می‌انگیزند، بهترین‌های جامعه ما هستند که به اسارت بدترین تبه‌کاران جامعه در آمده‌اند. صدای این زنان باید در هر گوشه کشور طنین اندازد که جمهوری اسلامی، مانند حیوانی زخم خورده به زنان حمله می‌کند. زیرا در تحمیل پدرسالاری دینمدار فاشیستی‌اش بر زنان ایران شکست خورده است! در تحمیل فرودستی زنان نسبت به مردان شکست خورده است! در تحمیل اخلاقیات سنتی مبنی بر تبعیت زن از اقتدار پدرسالاری شکست خورده است! زنان عزم کرده‌اند تا این زنجیرها را پاره کنند و می‌توانند!

«چرا نمی‌توانید فکر کنید که لازم نیست دنیا این طور باشد؟ ... چرا فکر نمی‌کنید می‌توانیم دنیایی داشته باشیم که زنان راحت در خیابان راه بروند و به هر مردی که مقابلشان قرار می‌گیرد نگاه کنند بدون آن که از چیزی بترسند، بدون آن که دائماً احساس کنند که در معرض برانداز شدن و به لحاظ سکس در حال تخمین زده شدن توسط مردان هستند؟ چرا فکر نمی‌کنید می‌توانیم دنیایی داشته باشیم که در آن زنان هرگز مورد آزار و اذیت، تجاوز، تعرض قرار نگیرند و حق کنترل بدنشان از آن‌ها سلب نشود؟ چرا نباید دنیایی داشته باشیم که افرادی که از نظر گرایش جنسی یا نوع زندگی متفاوت هستند، به جای این که مورد تبعیض و آزار قرار بگیرند، تفاوتشان به عنوان بخشی از تنوع بزرگ بشریت دیده شود؟ ... شما ممکن است بگویید

ادامه از صفحه ۳

همه می‌دانند این اتهامات به شدت باوه و شرم‌آور هستند. اما پلیس ادعا می‌کند ده نامه در دست دارد که ظاهراً در کامپیوتر لپ‌تاپ رونا ویلسون (یکی از متهمین) یافته‌اند. پلیس می‌گوید، این‌ها نامه‌نگاری‌های میان رونا ویلسون و حزب کمونیست مائوئیست هستند است که در آن‌ها ویلسون به رزمندگان مائوئیست در مورد «نیاز به تهیه سلاح و مهمات» و بر «ترور مودی» پافشاری کرده است.

هک کامپیوترها توسط پلیس برای تهیه «شواهد»

اکنون مشخص شده که پلیس این نامه‌ها را جعل و در کامپیوتر ویلسون «کاشته» است. گروه‌های حقوق بشر برای بررسی لپ‌تاپ ویلسون «دفتر مشاوره آرسنال» که یک شرکت پزشک قانونی دیجیتال مستقر در ماساچوست آمریکا می‌باشد را استخدام کردند. آرسنال گزارش داد که «قبل از دستگیری ویلسون ... یک مهاجم دیجیتالی از بدافزار برای نفوذ به لپ‌تاپ استفاده کرده است» و «پوشه‌ای مخفی را که حداقل ده نامه مجرمانه در آن بوده به کامپیوتر ویلسون منتقل کرده است». این بدافزار، ضربات شاسی‌های کیبورد کامپیوتر ویلسون و رمزهای ورودی وی را نیز ضبط کرده است.

آرسنال در گزارش خود نوشته است که «این یکی از جدی‌ترین موارد مربوط به جعل سند است که آرسنال تاکنون با آن روبرو شده است». آرسنال نوشته است که بدافزار مورد استفاده علیه ویلسون به صورت تجاری در دسترس است، اما دریافته است که ۹ تن از طرفداران متهمان با «بدافزاری هک شده‌اند که فقط به دولت‌ها فروخته می‌شود».

روزنامه واشنگتن پست از سه متخصص مستقل در انجمن جرائم دیجیتالی خواست تا گزارش آرسنال را بررسی کنند و آن‌ها تأیید کردند که «نتیجه‌گیری گزارش معتبر است».

متهمان بهیما گرگانون باید آزاد شوند!

حتی قبل از افشای این پاپوش دوزی تبه‌کارانه، دستگیری‌ها توسط گروه کانون وکلای آمریکا و دفتر حقوق بشر سازمان ملل متحد و عفو بین‌الملل هند محکوم شده بودند. اما دولت هند حاضر به عقب‌نشینی نیست و ادعا می‌کند «مدارک مستند و شفاهی قابل توجهی» در اختیار دارد. (منظورشان از «مدارک شفاهی» شهادت یک خبرچین است که در جلسات وکلای مترقی شرکت داشته و گفته است که در این جلسات، ویلسون و یک متهم دیگر بر دفاع از زندانیان سیاسی اصرار می‌ورزیدند!)

این افشاگری‌ها درست در زمانی می‌شود که رژیم مودی با بحران فزاینده‌ای روبه‌رو است. از جمله، به علت راه افتادن جنبش اعتراضی گسترده زارعان هند، زیاد شدن نارضایتی از رویکرد رژیم مودی به بیماری کوید، به اقتصاد و مسائل دیگر، شکاف‌های بزرگی در ماجرای دستگیری‌ها و پاپوش‌دوزی امنیتی به وجود آمده و فرصتی به دست داده و گشایشی حاصل شده که باید از آن برای آزادی زندانیان سیاسی و پیشبرد مبارزه علیه کلیت رژیم فاشیستی حاکم در هند و دیگر کشورهای جهان، استفاده کرد. در هند و سراسر جهان، مردم نیاز عاجل به مبارزه برای ایجاد دنیایی کاملاً نوین دارند.

پانویسها

1. India's Hindu-Fascist Regime Caught Red-Handed in Frame up of Progressive Activists—After Two Years of Brutal Imprisonment. February 2021, 15 | revcom.us

۲. در سیستم پوسیده مذهب هندو، زاده شدن هر هندو در یکی از سلسله مراتب «کاست» برای تمام عمر جایگاه و منزلت اجتماعی فرد را تعیین می‌کند. کاست‌های بالا دارای امتیازات اجتماعی هستند و کاست‌های پایین یعنی دویت میلیون نفر «دالیت» به علت زاده شدن در کاست پایین از آن‌ها محرومند. سابق بر این به «دالیت‌ها» کاست «جس» می‌گفتند زیرا در مذهب هندو دالیت‌ها به لحاظ جسمی و روحی «آلوده» محسوب می‌شوند و فقط در کثیف‌ترین مشاغل می‌توانند کار کنند و در هر جنبه از زندگی در معرض تبعیض‌اند

3. American Bar Association

اقتصاد سوسیالیستی به معنای از بین بردن مالکیت خصوصی سرمایه‌داری است

اقتصاد سیاسی مارکسیستی
بخش نهم



در چند شماره آینده ستون واقعیت کمونیسم، از طریق مرور فصل‌های مختلف کتاب اقتصاد مائونیستی و راه انقلابی که به کمونیسم می‌انجامد: کتاب آموزشی شانگهای، درباره اقتصاد سیاسی سوسیالیستی به تئوری و پراتیک استقرار نظام اقتصادی سوسیالیستی در تجربه چین سوسیالیستی (۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶) خواهیم پرداخت. کتاب آموزشی شانگهای، در عین تشریح سیاست‌ها و اقداماتی که به استقرار نظام اقتصاد سوسیالیستی منجر شد، شالوده‌های تئوریک این اقدامات را نیز روشن کرده و نشان می‌دهد شالوده تئوریک تجربه بزرگ ساختمان سوسیالیسم در آن کشور را تئوری‌های مارکس و انگلس و همچنین جمع‌بندی‌های مائوتسه دون از جوانب مثبت و منفی ساختمان سوسیالیسم در شوروی (۱۹۱۷ تا اواسط ۱۹۵۰) و فاجعه احیای سرمایه‌داری در آن کشور پس از مرگ استالین تشکیل می‌داد. در چنین فرآیندی بود که کمونیست‌های انقلابی چین تحت رهبری مائوتسه دون، برای اولین بار در تاریخ جنبش کمونیستی، موفق به تدوین و گسترش اقتصاد سیاسی سوسیالیسم شدند. کتاب آموزشی شانگهای توسط کلکتیوی از کمونیست‌های انقلابی شانگهای تحت رهبری چان چون چیائو نگاشته شد. در ماه ژوئن ۱۹۷۱، کار تحقیق و نگارش کتاب آغاز شد. به این تلاش، به صورت فعالیتی ادامه‌دار نگرسته می‌شد. فرآیند نگارش، به بحث گذاشتن و تصحیح پیش‌نویس‌های کتاب، فرآیندی بارور بود. پنجمین دست‌نویس کتاب، هیچگاه فرصت انتشار نیافت. زیرا، در سال ۱۹۷۶، گروهی از رهبران حزب کمونیست چین که راه سرمایه‌داری را در پیش گرفته بودند و بورژوازی نوین چین را نمایندگی می‌کردند، طی کودتایی، کمونیست‌های انقلابی را از رهبری حزب و دولت سوسیالیستی چین سرنگون کرده و دروازه‌های سرمایه‌داری را به روی چین باز کردند. چان چون چیائو در زمره رهبرانی بود که دستگیر و در سال ۱۹۹۰ در زندان جان باخت. (برای شرح بیشتر در مورد فرآیند نگارش کتاب به مقدمه ریچوند لوتا در کتاب آموزشی شانگهای، ص ۴۴ رجوع کنید. این کتاب به زبان فارسی در CPIMLM.ORG در دسترس است).

برای مرور اصول عام اقتصاد سیاسی مارکسیستی، که در پاره‌های قبل در همین ستون بحث شده‌اند، مطالعه فصل اول و دوم کتاب آموزشی شانگهای را پیشنهاد می‌کنیم.

تغییر بنیادین جامعه اساسا به معنای از بین بردن مالکیت خصوصی سرمایه‌داری است

سرمایه‌داری نیز مانند برده‌داری و فئودالیسم، سیستمی است مبتنی بر مالکیت خصوصی بر ابزار تولید. انگلس می‌گوید، «پیش شرط مقید کردن انسان به کار خسته‌کننده و یکنواخت در تمامی شکل‌های مختلف، آن است که انقیادکننده، ابزار کار را در اختیار دارد و تنها از این طریق می‌تواند فرد مقید را به کار بگیرد...» (۱)

اما، تفاوتی تاریخی و سرنوشت ساز میان سرمایه‌داری و نظام‌های مالکیت خصوصی پیشین موجود است. زیرا، سرمایه‌داری جمعی‌ترین تولید اجتماعی را در تاریخ بشر به ظهور رسانده و تمام جهان را وارد فرآیند واحدی از تولید اجتماعی کرده است. در نتیجه، نه تنها امکان بلکه ضرورت ایجاد جمعی‌ترین مالکیت بر ابزار تولید یعنی مالکیت اشتراکی یا کمونیستی بر ابزار تولید ثروت را به وجود آورده است.

با درک این مساله، معنا و وظیفه انقلاب در عصر حاضر روشن می‌شود. انقلاب هر تغییری نیست

بلکه به معنای از بین بردن مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است. کتاب آموزشی شانگهای بر نظریه مارکس و انگلس تاکید می‌کند که محور مالکیت خصوصی کهنه نیازمند آن است که طبقه پرولتاریا از طریق انقلاب کمونیستی قدرت سیاسی را به دست گیرد و از «برتری سیاسی خود» استفاده کرده و گام به گام تمام سرمایه را از بورژوازی گرفته و ابزار تولید را در دست دولت (یعنی پرولتاریایی که به مثابه طبقه حاکمه سازمان یافته است) متمرکز کند. (۲)

به یک کلام، مبارزه برای سرنگون کردن دولت حاکم و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین (دولت دیکتاتوری پرولتاریا) برای رسیدن به هدف تغییر گام به گام نظام مالکیت خصوصی بر ابزار تولید به نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی است تا علت شکاف‌های طبقاتی و اجتماعی و فقر و نابرابری از میان برداشته شود: «حرکت از این نقطه، بسیار ضروری است و فقط با حرکت از این نقطه است که می‌توان کلیه نظام‌های استثمارگرانه را اساساً نفی کرده و پرولتاریا و زحمتکش‌ها به لحاظ اقتصادی از یوغ آن نظام‌ها رها شوند و در مسیر سوسیالیستی

بسوی فراوانی اشتراکی همگانی پیش روند.» (۳)
 حال بینیم در انقلاب کمونیستی چین، از بین بردن نظام مالکیت خصوصی و جایگزین کردن آن با نظام مالکیت همگانی چگونه پیش رفت.

پس از پیروزی انقلاب کمونیستی در چین به سال ۱۹۴۹، آغاز گسست و بزرگترین اقدام در تبدیل مالکیت خصوصی سرمایه‌داری به نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی، مصادره سرمایه‌های بزرگ و تجمع آن زیر مالکیت دولتی بود. علت این اقدام را کتاب آموزشی شانگهای چنین توضیح می‌دهد: «در نظام سرمایه‌داری، نیروهای مولده، در سطح بسیار بالایی خصلت اجتماعی یافته‌اند. در نتیجه وجود یک مرکز اجتماعی که بصورت مرکزی، بخش‌ها و بنگاه‌های تولیدی را هماهنگ کند، بطور عینی ضروری شده است. در جامعه سرمایه‌داری جامه عمل پوشاندن به این ضرورت عینی، امکان‌پذیر نیست. در جامعه سوسیالیستی، این مرکز اجتماعی، دولت سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریاست. فقط با برقراری این دولت که تمام مردم کارکن را نمایندگی می‌کند و با برقراری نظام سوسیالیستی مالکیت تمام مردم بر ابزار تولید، مردم کارکن می‌توانند شریان‌های اقتصاد سوسیالیستی را کنترل کنند و نظام استثماری سرمایه‌داری را اساساً از بین ببرند.» (همانجا)

در گام‌های نخستین، بنگاه‌های تولیدی کوچک مصادره نشدند و فقط سرمایه‌های بزرگ که شریان اقتصاد کشور را در دست داشتند و مانع عمده در مقابل رشد نیروهای تولیدی اجتماعی و تکیه‌گاه اقتصادی اصلی دولت سرمایه‌داری بودند، مصادره شدند. در انجام این مهم، راهنمای انقلابیون کمونیست چین درس‌های کمون پاریس (۴) و جمع‌بندی لنین از اشتباهات کمون بود. لنین گفت، یکی از دو اشتباهی که ضربات مهلک بر کمون پاریس زد این بود که پرولتاریا بنگاه‌های اقتصادی بزرگ مثل بانک فرانسه که مرکز عصبی اقتصاد ملی فرانسه بود را، فوراً در دست نگرفت و در این کار کوتاهی کرد.
 پیش از پیروزی انقلاب، مائوتسه

دون، بر مبنای تحلیل علمی از ساختار اقتصادی-اجتماعی چین، وظایف انقلاب را مشخص کرده بود. در کشوری مانند چین، سرمایه بزرگ در دست دولت و انحصارات بزرگ خانواده‌های قدرتمند بود که در ترکیب با قدرت دولتی، مجموعاً یک سرمایه‌داری انحصاری را تشکیل داده بودند: «این سرمایه‌داری انحصاری در ارتباط نزدیک با سرمایه خارجی، طبقه ملاکین بومی، و دهقانان ثروتمند از نوع کهن، سرمایه‌داری انحصاری دولتی فئودال کمپرادوری را بوجود آورده است.» (مائو. اوضاع کنونی و وظایف ما. جلد ۴)

سرمایه‌ها و بنگاه‌های بزرگ تحت نظام مالکیت سوسیالیستی تمام مردم سازمان یافتند، که در آن هم ابزار تولید و هم محصول کار در اختیار دولت سوسیالیستی قرار گرفت و شامل ذخائر معدنی، رودخانه‌ها، آب‌ها، جنگل‌ها، زمین‌های غیر زراعی، و سایر منابع طبیعی، موسساتی مانند خطوط آهن، خدمات پستی و ارتباطات، بانک‌ها، مزارع و کارخانجات و بازرگانی دولتی سابق می‌شد. دولت به عنوان نماینده کلیه زحمتکشان صاحب ابزار تولید بوده و بر تخصیص و توزیع معقولانه و متحدانه آن‌ها، نظارت می‌کرد. در صنایع مدرن، دپارتمان‌ها و موسسات گوناگون با حلقه‌های پیش و پس، به طور نقشه‌مند به یک دیگر مرتبط و وابسته شدند و جملگی اجزای ارگانیک درونی کلیت تولید اجتماعی گشتند. صنایع تحت اداره دولت، کمیت عظیمی از ماشین آلات، مواد و مصالح، ابزار را فراهم کرده و موتور محرکه پیشرفت‌های فنی در بخش‌های مختلف اقتصاد بود. این صنایع، نقش مهمی در مکانیزاسیون کشاورزی چین بازی کردند. زیرا، به طور مستمر انبوهی از تراکتور، ماشین دروگر، وسایل حمل و نقل، برق، سوخت، کودهای شیمیایی و ضد آفات را برای آن بخش فراهم می‌کردند. صنایع دولتی، حجم عظیمی از وجوه صندوق ذخایر دولت را تامین می‌کردند تا برای برای ساختمان اقتصادی، فرهنگی و دفاعی، استفاده شوند. نظام مالکیت سوسیالیستی دولتی، در بخش مزارع

دولتی نیز برقرار شد. نظام مالکیت بر زمین‌های کشاورزی، درجات متفاوتی از تجمع را دارا بود: از مالکیت تعاونی تا مالکیت جمعی و بالاخره کمون‌های کشاورزی. در این مجموعه، مزارع دولتی نقشی متفاوت از اقتصاد کلکتیوی (جمعی) ایفا می‌کردند. کتاب شانگهای چنین توضیح می‌دهد: «یکم، علاوه بر وجوه صندوق ذخیره که توسط خود مزرعه انباشت می‌شود، در هنگام ضرورت دولت نیز برای تسریع مکانیزاسیون در آن سرمایه‌گذاری می‌کند. دوم، مزرعه دولتی پایگاه مهمی برای دولت جهت انجام آن رشته از آزمایش‌های علمی کشاورزی است که محتاج پرسنل تحقیقی تخصصی‌تر، بودجه بیشتر، و دوره‌ای طولانی برای نیل به نتایج مفید است. اقتصادهای کلکتیو در روستا بخاطر فقدان نیروی کار، منابع مادی و بودجه ضروری نمی‌توانند این نوع عملیات را پیش برند. از سوی دیگر، مزرعه دولتی می‌تواند نیروی کار، منابع مواد اولیه، و بودجه ضروری را در چارچوب یک برنامه سراسری جهت آزمایشات علمی گوناگون متمرکز کند و نتایج سودمند - نژادهای اصلاح شده، تجربه پیشرفته‌تر - این مزارع را در اسرع وقت در اختیار کمون‌های کشاورزی خلق قرار دهد. سوم، در زمینه احیاء اراضی غیر زراعی در مقیاس عظیم، توسعه جنگل‌ها و چوب‌بری نیز مزارع دولتی نسبت به اقتصاد کلکتیوی برتر و مناسب ترند.» (همانجا)

این تحول در نظام مالکیت کهنه، دروازه‌ها را به روی رشد سریع نیروهای مولده اجتماعی در چین سوسیالیستی گشود. کتاب آموزشی شانگهای می‌نویسد: «پیدایش نظام مالکیت دولتی سوسیالیستی نتیجه اجتناب‌ناپذیر تضاد میان نیروهای مولده اجتماعی و مالکیت خصوصی سرمایه‌داری در صنایع مدرن است. تنها با مالکیت دولتی سوسیالیستی است که تضادهای میان خصلت اجتماعی تولید و خصلت خصوصی مالکیت بر ابزار تولید در جامعه سرمایه‌داری و تضاد بین خصلت متشکل تولید در بنگاه‌های منفرد و خصلت انارشستی تولید در کل جامعه می‌تواند حل شود. تنها در آن زمان است که برباد دادن

و نابودسازی نیروهای مولده و محصولات در اشکالی که مشخصه نظام سرمایه‌داری است و افراط‌گری بورژوازی و نمایندگان سیاسی آن، از بین می‌رود. بدین ترتیب، نیروهای مولده امکان توسعه سریع‌تر را می‌یابند. اقتصاد دولتی که مبتنی بر نظام مالکیت سوسیالیستی تمام مردم است، شریان حیات اقتصاد ملی را کنترل میکند.» (همانجا)
 در فصل آینده به «رویکرد به سرمایه‌های کوچک و متوسط» و «تضادمندی نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی» خواهیم پرداخت.

آمار و فکت‌ها سخن می‌گویند:

در طول سال‌های سوسیالیسم در چین تحت رهبری مائو (از ۱۹۴۹-۱۹۷۶) امید به زندگی جهش کرد و از ۳۲ سال به ۶۵ سال رسید. یعنی، دو برابر شد. (۵) در دهه ۱۹۶۰ خیزش‌های جوانان سراسر جهان را فرا گرفت. تنها دولتی که انتقاد و شورش علیه نخبگان قدرت و سیاست‌های ستمگرانه دولت خود را تشویق کرد چین سوسیالیستی بود. در شروع «انقلاب فرهنگی پرولتاریایی» در چین (۱۹۶۶) مائو این شعار را بلند کرد: «شورش علیه هر آن چه ارتجاعی است حق است» و از دانشجویان خواست که «مقرهای فرماندهی رهروان سفر و انتشارات برای دانشجویان و کارگران شورشی مجانی شد. تجمعات توده‌ای برای انتقاد از سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی مقامات دولت و حزب تشویق شد. (مصوبه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در باره انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی. ۸ اوت ۱۹۶۶) (۶)

در سال ۱۹۴۹، هنگامی که انقلاب چین پیروز شد، حدود ۱۵٪ از مردم سواد خواندن و نوشتن داشتند. هنگام مرگ مائوتسه دون در سال ۱۹۷۶ این میزان به ۸۰٪ رسید. در چین با تشکیل کمون‌های روستایی در سال ۱۹۵۸ مشکل جمعی کردن کار خانگی و بزرگ کردن نسل بعد نیز تا حدی حل شد. (ماریا میس) در سال ۱۹۵۹ نزدیک به ۵ میلیون مهد کودک و سه و نیم میلیون کودکستان در مناطق روستایی چین ایجاد شد. (همانجا.)

ماریا میس) در همان دهسال اول انقلاب، چین که پیش از انقلاب هیچ زیربنای صنعتی نداشت صاحب صنایع سنگین و سبک و زیربنای فناوری مستقل و درون‌زا شد. لی اونسو، خبرنگار نشریه «انقلاب» در مقاله‌ای «اقدامات فوری دولت چین پس از پیروزی انقلاب در سال ۱۹۴۹» را بر می‌شمارد:

- ضبط دارایی‌های امپریالیست‌های خارجی و سرمایه‌داران بزرگ چینی
- ضبط املاک ملاکین بزرگ و توزیع میان دهقانان
- وضع قوانین جدید که براساس آن تمامی ازدواج‌های اجباری غیرقانونی اعلام گردید و به زنان مانند مردان حق طلاق داده شد. فروش اطفال و کار کودکان ممنوع شد.
- ساعات کاری از ۱۲-۱۸ ساعت به ۸ ساعت تقلیل یافت.
- اقدامات متعدد برای بهبود معیشت و سطح زندگی
- بسیج توده‌ای برای حل معضلات اجتماعی چون اعتیاد و فحشا
- سرکوب اراذل و اوباش بزرگ، دلالان تن‌فروشی و فروشندگان موادمخدر
- هم زمان درمان معتادان موادمخدر، تامین شغل و خانه و حق تعلیم، خدمات بهداشتی و تعلیمات رایگان برای تن‌فروشان و مجرمین کوچک
- زندگی سیاسی و اجتماعی مردم تغییر کرد و میلیون‌ها نفر به انجمن‌های دهقانی، اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های زنان، و جوانان، جمعیت‌های فرهنگی، علمی، آموزشی و غیره پیوستند.
- این جمعیت‌ها و اتحادیه‌ها به مردم امکان می‌داد که در تصمیم‌گیری‌ها و تغییرات جامعه نقش بازی کنند.
- کمیته‌های شهری متشکل از صدها و هزارها خانواده، اختلافات و منازعات میان مردم را دوستانه حل می‌کردند، جلوی گسترش تبه‌کاری و جنایت را می‌گرفتند، از نظافت شهری مواظبت می‌کردند، به خانوارهای ناتوان کمک می‌کردند و محافل فرهنگی و آموزشی دایر می‌نمودند، کارزار مبارزه با بی‌سوادی را در روستاها، کارخانه‌ها و محله‌ها و نواحی فقیرنشین پیش می‌بردند. کمیته‌های دهقانی که

اساساً از دهقانان فقیر و بی‌زمین تشکیل شده بودند، مسئولیت داشتند تا اصلاحات ارضی را عملی کنند. در این تغییر بزرگ اقتصادی و اجتماعی زنان برای اولین بار صاحب زمین شدند. در سال ۱۹۵۲ نیمی از زمین‌های زراعتی چین توزیع مجدد شده بود و ۳۰۰ میلیون دهقان فقیر و بی‌زمین صاحب زمین شده بودند.

منبع: لی اونسو به مناسبت ۱۱۵ سالگی تولد مائو

پانویسها

۱. انگلس. آنتی دورینگ. ص ۵۰۲ انگلیسی
 ۲. مارکس و انگلس. مانیفست کمونیست
- اهمیت مالکیت خصوصی بر ابزار تولید به عنوان شاکله استعمار طبقاتی از موضوعات مهم جدال‌های سیاسی و تئوریک مارکس و انگلس علیه سوسیالیست‌های قلابی بود. نمونه‌ای از این مبارزات، اثر معروفشان با عنوان «نقد برنامه گوتا» است. برنامه گوتا متعلق به لاسالی‌ها (فردیناند لاسال) بود که در سال‌های ۱۸۷۰ جریان با نفوذی در جنبش کارگری آلمان بودند. در این برنامه نوشته شده بود، در هر جامعه‌ای، «کار سرمنشاء همه ثروت‌ها و فرهنگ» است. مارکس و انگلس جواب دادند: «در هر جامعه و فرهنگی، کسی که جز نیروی کارش مایملک دیگری ندارد همواره برده کسانی می‌شود که خود را صاحب شرایط عینی کار کرده‌اند. او فقط با اجازه آنها می‌تواند کار کند؛ بنابراین فقط با اجازه آنها می‌تواند زندگی کند.» (مارکس. نقد برنامه گوتا)
۳. اقتصاد مائونیستی و مسیر انقلابی به سوی کمونیسم (کتاب آموزشی شانگهای) فصل سوم
 ۴. کمون پاریس اولین تلاش طبقه پرولتاریا برای استقرار دولت دیکتاتوری پرولتاریا بود که در سال ۱۸۷۱ در پاریس پیروز شد اما بیش از دو ماه دوام نیاورد.

5. Penny Kane, The Second Billion (New York: Penguin, 1987), chapter 5.
6. Peking: Foreign Languages Press, 1970
7. Ruth Gamberg, Red and Expert (New York: Schocken, 1977), p. 41.
8. Maria Meis, Patriarchy and Capitalist Accumulation, New Edition by Zed Books 1998

ادامه از صفحه ۵

و آینده‌ای بسیار بهتر برای بشریت، «(آواکیان. سالی جدید، نیاز اضطراری به جهانی که بنیادا نوین است: برای رهایی تمام بشریت).

پانویسها

۱. برای مثال یک رشته مصاحبه که توسط مهدی نصیری با افرادی چون جواد ظریف، احمدی نژاد، علی مطهری صورت گرفته است و یا مصاحبه خبرنگار جماران با سعید لیلاز و علی علیزاده با لیلاز و عباس عبدی و دیگران
۲. در ایران تقریباً پنج دولت داریم، روزنامه آفتاب، ۲۳ بهمن ۱۳۹۹
۳. این اصطلاحی است که کارل مارکس در کتاب «مقدمه بروم لویی بناپارت» برای بیان حکومتی که با کودتای لویی بناپارت، در دوم دسامبر ۱۸۵۱ در فرانسه قدرت را گرفت، استفاده می‌کند. دولت بناپارتیستی ناپلئون سوم، مظهر اراده کارخانه‌داران و بانکداران و سرمایه‌داران بزرگ بود. اما بر حمایت دهقانان و لمپن پرولتاریا تکیه داشت. مارکس نشان می‌دهد که دولت بورژوازی می‌تواند به ورای شکل‌های «نمابندگی» برود و در دفاع از منافع سرمایه‌داران حاکم، شیوه‌های غیر متعارف برای اعمال حاکمیت به کار بگیرد. مارکس در این کتاب با تاکید اعلام می‌کند که، وظیفه انقلاب پرولتری درهم شکستن این ماشین دولتی کهنه است.
۴. حداقل ده سال نیاز به یک رئیس جمهور نظامی اقتدارگرا داریم. سایت مشرق نیوز، ۲ دی ۱۳۹۹
۵. امروز ایران بحران کارآمدی است / من منتظر یک «بناپارتیسم» هشتم که در پایان هر انقلاب بزرگی این اتفاق افتاده است. سعید لیلاز. آذر ۱۳۹۸. سایت اقتصاد ایران
۶. خیرگزاری تسنیم، گفتگوی اختصاصی با محمد قوچانی، دموکراسی نمی‌تواند هدف جنبش اصلاحات باشد، ۲۲ دی ۱۳۹۹
۷. شرف غنی، کلر لاکهارت، چگونه دولت‌های ورشکسته را ترمیم کنیم؟ ۲۰۰۸
۸. نظریه‌های داوداوغلو در مورد ساختن عمق استراتژیک برای ترکیه، بسیار شبیه عمق استراتژیک سپاه قدس است. با این تفاوت که یکی برای مقبول جلوه دادنش در نظر مردم آن را به «شکوه عثمانی» مرتبط می‌کند و دیگری به دفاع از قبر امامان و شخصیت‌های تاریخی شبیه.
۹. رفیق آواکیان در شش پاراگراف از بخش دوم «انقلاب و رهایی بشریت» شرحی عالی از این دینامیک به دست داده و بینش و رویکرد روزیونیستی «واقع‌گرایی قدرگرایانه» را که کاملاً ضد این ماتریالیسم دیالکتیک است نقد می‌کند. رجوع کنید به وبسایت CPIMLM.ORG بخش سنتز نوین مقاله: گرایش چه باید کرد؟ غنی شده. انقلاب و رهایی بشر. بخش دوم: همه فعالیت‌های ما در مورد انقلاب است

ادامه از صفحه ۷

کاری بر بیکره فقر و بیکاری، شکاف‌های طبقاتی، تبعیض‌ها و محرومیت ملی و منطقه‌ای وارد کرده و راه را برای از بین بردن هر شکل از استثمار و تمایزات طبقاتی و تبعیض‌های اجتماعی باز کند؟ آیا می‌تواند اقتصاد خودکفایی توسعه دهد که از تأثیرات مخرب بحران‌های نظام سرمایه‌داری جهانی و اوامر نهادهای بین‌المللی آن مستقل باشد؟ آیا می‌تواند یک اقتصاد کشاورزی و صنعتی منسجم و همه‌جانبه که جوابگوی نیازهای معیشتی و رفاهی مردم باشد را توسعه دهد؟ اگر پاسخ به این سوالات مثبت است، این نظام اقتصادی دارای کدام دینامیک‌ها یا قوای محرکه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است که می‌تواند چنین کند؟ گام‌های فوری که از چنین چشم‌اندازی منتج می‌شوند و بلافاصله پس از سرنگونی جمهوری اسلامی برداشته خواهند شد کدامند؟

سطح دوم: نظام سیاسی و حکومتی این آلترناتیو، بر چه اصول، ساختارها و نهادهایی استوار خواهد بود. مسأله ستم بر زنان و ستم‌گری ملی را چگونه حل خواهد کرد؟ حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان، اعم از حامیان و مخالفینش چیست و این حقوق و آزادی‌ها را با چه مکانیسم‌هایی تضمین خواهد کرد؟ نظام کیفری‌اش چه اصولی داشته و چگونه کار خواهد کرد؟ مردم با چه ابزاری خواهند توانست دولت و نهادهای اجرایی و قضایی و قانونگذاران آن را کنترل کنند؟

سطح سوم: رابطه این آلترناتیو با نظام سیاسی و اقتصادی حاکم بر جهان، یعنی سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی و دولت‌ها و نهادهای آن چه خواهد بود؟ با جنگ‌های ارتجاعی منطقه‌ای و جهانی، قراردادهای پیمان‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی رژیم پیشین چه خواهد کرد؟ (حقیقت ۸۳: مسأله آلترناتیو...)

برای اطلاع از پاسخ‌های صریح حزب ما به پرسش‌های فوق به «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران (مصوب بهمن ۱۳۹۶)» و «پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران»

۲. برای شناخت کلی این تاریخ رجوع شود به «تاریخ واقعی کمونیسم» (ریموند لوتا)، برای درک تضادهای پیچیده اقتصادی دوران سوسیالیسم رجوع شود به «اقتصاد مائونیستی و مسیر انقلابی به سمت کمونیسم» برای فهم مجموع تضادهای پیش پای انقلاب و سوسیالیسم رجوع شود به «کمونیسم نوین» (آواکیان) به خصوص بخش‌های دوم (سوسیالیسم به سوی کمونیسم)، سوم (رویکرد استراتژیک به یک انقلاب واقعی) و چهارم (رهبری). همگی این کتب و سایر کتاب‌های مربوط به تاریخ و تئوری سوسیالیسم در سایت حزب به نشانی CPIMLM.ORG قابل دسترس است.